گذری بر عملیات مرصاد در گفت‌وگوی «جوان» با نبی‌الله غریبی از رزمندگان حاضر در عملیات

فقط شست‌وشوی مغزی می‌توانست آنها را به مرصاد بیاورد

■ احمد محمدتبریزی

شش روز پس از قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت توسط ایران، نیروهای عراقی توافقات این قطعنامه را زیر پا گذاشتند و با حمایت منافقین عملیاتی دیگر را علیه ایران تدارک دیدند. مسعود رجوی در شب عملیات به منافقین گفته بود که ۴۸ ساعته به تهران خواهند رسید، اما نیروهایش در تنگه چارزبر متوقف شدند و درنهایت با تلفات زیاد پا به فرار گذاشتند. نبی‌الله غریبی از رزمندگان لشکر ۷۱ روح‌الله استان مرکزی، در عملیات مرصاد حضور داشت و در منطقه اسلام‌آباد با منافقین درگیر شد. غریبی در گفت‌وگو با «جوان» از وضعیت جبهه‌ها و اتفاقات اوایل مرداد ۱۳۶۷ می‌گوید.

تیرماه ۱۳۶۷ پس از پذیرفتن قطعنامه وضعیت نیروها در جبهه چگونه بود؟

تیر ۶۷ اواخر جنگ بود و ما نیروی زیادی در جبهه نداشتیم. در کل گردان‌ها وضعیت خیلی مناسبی نداشتند. من در کرمانشاه بودم و می‌خواستم به مرخصی بروم که فراخوان زدند و من دوباره به منطقه برگشتم. منافقین به کشور حمله کرده بودند و پس از فرمایشات حضرت امام که گفتند جبهه‌ها را دوباره پر کنید، به قدری نیرو به جبهه آمد که دیگر قدرت سازماندهی در لشکر نبود. مثلاً هشت گردان لشکر به ۱۲ گردان تبدیل شد و معاون گردان‌ها فرمانده گردان شدند. حتی برای تجهیزات انفرادی و برای تأمین مایحتاج اولیه به مشکل برخوردیم. اواخر جنگ نیرو نداشتیم و گردان‌ها سازماندهی‌شان ناقص بود، ولی پس از دم مسیحایی حضرت امام به قدری نیرو زیاد شد که شرایط اول جنگ را تداعی می‌کرد. چند گردان دیگر سازماندهی شد و برای مقابله با منافقین در عملیات مرصاد آماده شدیم.

زمان دادن فراخوان می‌دانستید چه اتفاقی در حال رخ دادن است؟

با توجه به اینکه من فرمانده گردان بودم اطلاعاتی از فعالیت منافقین داشتم. با فرمانده لشکر در ارتباط بودیم و زمانی که فراخوان زدند ما را توجیه کردند و گفتند الان چنین وضعیتی در جبهه حاکم است و منافقین به کشور حمله کرده‌اند. آن زمان ما تا نزدیکی پلیس راه کرمانشاه آمدیم و آنجا ما را سازماندهی کردند. آنجا تمام نیروها به خوبی توجیه شدند و گفتند که منافقین تا کجا آمده‌اند و اسلام‌آباد را گرفته‌اند و در تنگه چارزبر جلویشان گرفته شده و باید عملیات هلی‌برن انجام بدهیم. شهید صیادشیرازی با فرمانده لشکرمان، سردار سلیم‌آبادی با هلی‌کوپتر گشت هوایی زدند و اطلاعات کافی را به دست آوردند و قرار شد ما از پلیس راه اسلامشهر به کرمانشاه و آن سمت کرند هلی‌برن بشویم. چند گردان در سه راهی اسلام‌آباد درگیر شده و در چارزبر رزمندگان جلوی منافقین را گرفته بودند. ما آن سمت کرند در منطقه پاتاق هلی‌برن شده بودیم تا بعد از شکست منافقین و عقب‌نشینی‌شان جلویشان را بگیریم. همین‌طور هم شد و گردان حضرت قمربنی‌هاشم هلی‌برن شد و جلوی نیروهایی که در حال فرار بودند را گرفتیم که در نهایت تلفات سنگینی به دشمن وارد شد.

در منطقه‌ای که شما با آنها درگیر شدید حدوداً چند نفر بودند؟

تعداد نفرات‌شان قابل توجه بود. تعداد زیادی از منافقین در چارزبر و سه‌راهی اسلام‌آباد کشته شده بودند و تلفات سنگینی به آنها وارد شده بود. منافقین دیگر از تنگه چارزبر نتوانستند جلوتر بیایند. لشکر انصارالحسین همدان جلویشان را بسته بود. لشکر ما هم در سه راهی اسلام‌آباد و هم این سمت کرند درگیر شد.

منافقین از شرایط بعد از قطعنامه سوءاستفاده کردند و تا چارزبر آمدند؟

زمان عملیات بیت‌المقدس که خرمشهر را آزاد کردیم، خیلی‌ها می‌گفتند اگر صلح کنید دشمن دیگر شرایط را قبول می‌کند و کاری به کشور ندارد، اما در عملیات ثابت شد که دشمنان به محض اینکه متوجه شدند ما از نظر نیرو و تجهیزات در فشار هستیم و به قول دولتمردان آن زمان خزانه را جارو کردیم، ایران را در ضعف دیدند. با کمک عراق وارد کشور شدند و از همان بدو ورود در پادگان الله‌اکبر و ابوذر با بچه‌های ارتش درگیر شدند. منافقین با حمایت کامل عراق وارد کشور شدند و به این شکل برنامه‌ریزی کرده بودند که تا تهران بیایند. می‌خواستند به کرمانشاه بیایند و بعد از آن وارد همدان شوند و از همدان خودشان را به تهران برسانند. چنین سناریویی را چیده بودند. خدا را شکر در تنگه مرصاد گیر افتادند و تلفات زیادی دادند. مابقی هم که می‌خواستند از کوه و کمر و جاده فرار کنند، جلویشان را گرفتیم.

منافقین در تحلیل‌هایشان آنقدر ساده‌انگارانه فکر می‌کردند تا تهران خواهند رسید؟

بله، بحث‌شان همین بود. آن زمان مسعود و مریم رجوی در صحبت‌هایشان روی این نقشه تأکید می‌کردند. عراق اینها را تا نزدیکی اسلام‌آباد آورده بود. منافقین در اسلام‌آباد جنایت‌های زیادی انجام دادند. وارد بیمارستان شدند و به بیماران تیراندازی کردند. نیروهای بسیجی را در شهر اعدام کردند. من این صحنه‌ها را با چشمان خودم دیدم. همینطور که می‌آمدند قتل‌عام می‌کردند. اول به اینها خوراک داده شده بود که ملت با شما هستند، ولی وقتی وارد شدند و مقاومت مردم را دیدند، دست به کشتار مردم زدند. حتی به شعارهایی که خودشان هم می‌دادند، پایبند نبودند و در بیمارستان اسلام‌آباد به بیماران هم رحم نکردند. گفته بودند اگر به کرمانشاه برسیم نیروهای زیادی به ما خواهند پیوست، چون نیروهای نفوذی گفته بودند که ملت با شما هستند و اگر به کرمانشاه برسید، دیگر کار تمام است. از کرمانشاه به جاده همدان می‌رسید و از آنجا به سمت تهران حرکت خواهید کرد. در تصورشان چنین بود که پایتخت ایران را اشغال خواهند کرد و دیگر کار تمام می‌شود.

واقعاً تصور می‌کردند مردم با منافقین همراهی خواهند کرد؟

منافقین فکر می‌کردند که مردم آماده نشسته‌اند و منتظر ورود آنها هستند تا همراهی‌شان کنند. با وجود اینکه مردم مشکل داشتند و وضعیت خوب نبود، ولی به انقلاب و امام و وطن‌شان وفادار بودند و جلوی دشمنان را می‌گرفتند. مقابل منافقین هم مقاومت سختی نشان دادند و اجازه ندادند آنها به اهداف خودشان برسند. منافقین فقط از طریق جاده آمده بودند و طوری نبود که بخواهند خطی بشکنند. آنقدر مطمئن بودند که از جاده آمده و حتی الفبای نظامی را رعایت نکرده بودند که جناحین را بشکنند و بیایند. به خیال خامشان از طریق جاده به راحتی تا تهران خواهند آمد و به مشکلی هم برنخواهند خورد.

انگار مسعود رجوی گوشت قربانی برای رسیدن به اهدافش پیدا کرده بود؟

منافقین شست‌وشوی فکر و عقیده شده بودند و فکر می‌کردند جمهوری اسلامی در آخر خط قرار دارد و چون جام زهر را نوشیده‌اند، دیگر گردان‌هایشان نیرو و تجهیزات ندارند. با این تصورات فکر می‌کردند به راحتی تا تهران خواهند آمد. آمار دقیقی از تعداد منافقین ندارم، ولی به جرئت می‌توانم بگویم لشکر ما شاید ۳۰۰ منافق را به درک واصل کرد. لشکر چند هزار نفره را با خودروهای زرهی چرخ‌دار سازماندهی کرده بودند. خودروهای زرهی‌شان چرخ‌دار بود تا روی جاده با سرعت حرکت کند. تجهیزات‌شان کامل بود. آموزش‌های اولیه را در عراق دیده بودند و عراق هوایی اینها را پشتیبانی کرده بود و از پادگان ابوذر به این سمت کشور را خودشان آمده بودند.

قبل از عملیات مرصاد با منافقین در جریان عملیات‌ها برخورد داشتید؟

ما گردان‌های رزمی بودیم و با عراق می‌جنگیدیم و طوری نبود که در شهرها با منافقین درگیر شویم. منافقین تا قبل از عملیات مرصاد در مناطق جنگی حضور نداشتند و بیشتر در شهرها به‌عنوان ستون پنجم فعالیت می‌کردند. ما شناخت کافی از عملکرد منافقین داشتیم و می‌دانستیم اینها چه جنایت‌هایی را انجام داده‌اند و چه فعالیت‌هایی در عراق دارند. اطلاعات کافی از اینها داشتیم. اینها وطن‌فروش بودند و چند هزار نفر را ترور کرده بودند. از سال ۱۳۶۰ و از زمان عزل بنی‌صدر منافقین جنایت‌های زیادی را انجام داده بودند. با این جنایت‌ها دیگر هموطن ما نبودند. همان روز عملیات از طریق بلندگو به آنها گفته شد کسانی که پشیمان هستند، می‌توانند برگردند. رأفت اسلامی همیشه مدنظر بود، ولی طوری به اینها خوراک فکری داده شده بود که ما را کافر و خودشان را مسلمان می‌دانستند. مثل داعشی‌ها که می‌گفتند هر کسی هفت شیعه را بکشد به بهشت می‌رود. اینها هم چنین تفکراتی داشتند. ما فقط ادای تکلیف می‌کردیم و وظیفه‌مان بود که از میهن‌مان محافظت کنیم. امام امر فرموده بودند و دستور ولی‌فقیه برای ما حجت کامل بود.

گویا شدت شست‌وشوی فکری‌شان در این حد بود که تن به اسارت نمی‌دادند و با نارنجک خودشان را منفجر می‌کردند.

بله، بیشتر اینها اسیر نمی‌شدند. یا مثل زمان قدیم که در خانه تیمی‌ها فعالیت می‌کردند، سیانور می‌خوردند یا اینکه خودشان را با نارنجک منفجر می‌کردند. کار استکبار و انگلیس تربیت چنین نفراتی است. من در سوریه با داعشی‌ها جنگیده‌ام و می‌دانستم اینها چه طرز تفکری دارند. داعشی‌ها صدای الله‌اکبرشان از ما بلندتر بود و جلوتر از ما نماز می‌خواندند، ولی به خاطر شست‌وشوی مغزی که شده بودند، دست به جنایت می‌زدند. اواخر جنگ سوریه دیگر اینها کاملاً متوجه شده بودند که ایرانی‌ها و شیعیان آنطور که آنها فکر می‌کنند، نیستند. آن اواخر از داعشی‌ها اسیر می‌گرفتیم و آنها خودشان این مسائل را برایمان تعریف می‌کردند. البته عملیات مرصاد یک سختی دیگر داشت. مثلاً در یک خانواده پاسدار یا بسیجی بود و آن سمت برادر یا یکی از بستگانش در جبهه منافقین در حال جنگیدن با ما بود. بعدها خیلی‌هایشان برگشتند و پشیمان شدند و فهمیدند به دست مسعود و مریم رجوی بازی خورده‌اند.

عملیات چند روز به طول انجامید؟

تقریباً چهار، پنج روز طول کشید. آخرین نفرات‌شان را یا اسیر گرفتیم یا پاکسازی کردیم تقریباً یک هفته شد. شهر کرند و اسلام‌آباد شهرهای بزرگی نیستند و با این حال با مقاومت مردم روبه‌رو شدند. آن چهره منفورشان هم برای مردم مرزنشین مشخص شده بود. منافقین فکر می‌کردند مردم برایشان گاو و گوسفند می‌کشند و به استقبال‌شان می‌آیند، ولی هیچ خبری از این کارها نبود و مردم به شدت از منافقین متنفر بودند و جلویشان هم ایستادند.

بعد از علمیات مرصاد وضعیت جبهه و مناطق جنگی چگونه بود؟

ایران مرزها را محکم و تقویت کرد. به عراق اولتیماتوم داد که قطعنامه است و این کارها نقض قطعنامه به شمار می‌رود. هر چند ارتش بعث نیز پس از پذیرفتن قطعنامه تا پادگان ابوذر هم آمد و آنجا هم رزمندگان درگیر شدند. برای خیلی‌ها مشخص شد که اینها پای عهد و پیمان‌شان نمی‌ایستند. کسانی که می‌گفتند اگر با اینها صلح کنیم به پشت مرزها برمی‌گردند، مشخص شد این حرف‌ها درست نیست. جنگ ما در عملیات کربلای ۵ رقم خورد. ما در این علمیات ماشین جنگی عراق را از بین بردیم و آنها مجبور شدند قطعنامه را صادر کنند، وگرنه آنها شرایط ما را قبول نمی‌کردند. وقتی ماشین جنگی‌شان را از بین بردیم آنجا دیگر اتفاقات بعدی که منجر به قطعنامه شد، رقم خورد. دشمنان می‌خواستند با عملیات مرصاد آخرین شانس‌شان را امتحان کنند. اینها می‌خواستند تا تهران مرحله به مرحله بیایند. اگر منافقین می‌آمدند صدام و استکبار هم پشت سرشان وارد می‌شدند و هدف‌شان براندازی بود.

> منافقین فکر می‌کردند که مردم آماده نشسته‌اند و منتظر ورود آنها هستند تا همراهی‌شان کنند. با وجود اینکه مردم مشکل داشتند و وضعیت خوب نبود، ولی به انقلاب و امام و وطن‌شان وفادار بودند و جلوی دشمنان را می‌گرفتند. مقابل منافقین هم مقاومت سختی نشان دادند و اجازه ندادند آنها به اهداف خودشان برسند

وادی کتاب

نگاهی به کتاب «هما» با محوریت زندگی شهید محسن امیدی

لبیک به شهادت روی خاک گرم جزیره مجنون

■ آرمان شریف

شهیدمحسن امیدی از رزمندگان سرافراز دفاع مقدس است که در عملیات‌های بزرگی مثل عملیات‌های والفجر ۲، پنج و هشت، شب عاشورایی بدر و عملیات انصار حضور داشت و در ۲۰ شهریور سال ۶۵ در جزیره مجنون، بال‌هایش را به سوی آسمان گشود و برای همیشه آسمانی شد. شهیدامیدی فرماندهی در گردان ۱۵۶ حر، ۱۵۴ حضرت علی‌اکبر از لشکر انصارالحسین همدان را برعهده داشت و در عملیات‌هایی که شرکت می‌کرد نقشی تأثیرگذار داشت.

کتاب «هما» براساس خاطرات شهیدامیدی نوشته شده است و به بخش‌هایی از

زندگی شهید می‌پردازد. همسر شهید، هما شالباف‌زاده در این کتاب با بازگو کردن خاطراتش از دوران کودکی تا بزرگسالی می‌پردازد که شاه‌بیت این خاطرات به قسمت‌های حضور شهیدامیدی اختصاص دارد. کتاب «هما» را انتشارات سوره مهر به نویسندگی ربابه جعفری و جمشید طالبی منتشر کرده است.

کتاب با پرداختن به خاطرات همسر شهید از زمان کودکی شروع می‌شود. کتاب همچون دیگر آثار خاطره‌نگاری سال‌های اخیر بسیار روان به جزئیاتی از زندگی خانم شالباف‌زاده می‌پردازد. نقطه عطف زندگی او، شفا گرفتن پاهایش در کودکی است. خانواده شالباف‌زاده از اهالی اصیل دزفول بودند و در جنوب کشور زندگی می‌کردند. راوی کتاب در جریان آتش سوزی سینما رکس آبادان دختر عمه‌اش را از دست می‌دهد که این اتفاق تلخ یکی دیگر از رویدادهای مهم کتاب است.

پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی اتفاقات مهم دیگر کتاب هستند. هما شالباف‌زاده زمان پیروزی انقلاب، دانش‌آموز و در جریان تظاهرات مردمی علیه شاه است. شروع جنگ اتفاقی اتفاقی هولناک برای نسل‌های آن زمان بود. مردم از شرایط به وجود آمده وحشت‌زده می‌شوند و شور و نشاط از شهرها رخت برمی‌بندد. مهاجرت از زادگاه و رفتن به شهرهای مرکزی، سرنوشت راوی کتاب را برای همیشه تغییر می‌دهد. آنها ساکن شهر نهاوند می‌شوند تا دست تقدیر، اتفاقات دیگری را برایش رقم بزند.

از میانه‌های کتاب، فصل آشنایی شهیدمحسن امیدی و هما شالباف‌زاده شروع می‌شود. راوی کتاب در جهاد نهاوند کار می‌کرد و با شهیدامیدی به واسطه جلسات‌شان باهم آشنا می‌شود. شهید امیدی را تمام نهاوند می‌شناختند و از خانواده‌های اصیل شهر بودند. شهیدامیدی در جلسه خواستگاری به زیبایی شرایطش را برای همسر آینده‌اش توضیح می‌دهد: «کار من طوریه که احتمال سه تا اتفاق همیشه مدنظرتون باشه: مجروحیت، اسارت، شهادت!»

آن زمان زوج‌ها مراسم عقد و ازدواج‌شان را بسیار ساده برپا می‌کردند و توقع زیادی از هم نداشتند. خود را برای هر پیشامدی آماده می‌کردند و بیشتر از هر چیزی در زندگی‌شان به دنبال عاقبت بخیری بودند.

حضور در جبهه و پابه‌پای هم در سخت‌ترین موقعیت‌ها پیش رفتن، هنر زندگی زوج‌ها در آن روزگار بود.

تابستان ۶۵ سال سخت و عجیبی برای جبهه‌ها بود. فرزند شهیدامیدی تازه به دنیا آمده و خانه‌اش را غرق نور و امید کرده بود. با وجود تولد تازه فرزندش، این فرمانده دل در گروی نیروها و جبهه داشت. نمی‌توانست در آن شرایط حساس بچه‌ها را در جبهه تنها بگذارد. باید از نوزاد و همسرش دل می‌کند و دوباره راهی منطقه می‌شد، اما این رفتن با رفتن‌های قبلی فرق داشت. این را هم خودش هم همسرش فهمیده بودند. لحظه خداحافظی‌شان برای اعزام آخر، شبیه هیچ کدام از رفتن‌های قبلی نداشت. محسن حرف‌هایش را زد، حلالیتش را طلبید و راهی شد. عراق تک خونباری در جزیره مجنون زده و خیلی از رزمندگان را به شهادت رسانده بود. رزمندگان در جبهه به حضور شهیدامیدی نیاز داشتند و این فرمانده شجاع می‌دانست که در این شرایط سخت نمی‌توان بچه‌ها را تنها گذاشت. پس از تمام دلبستگی‌هایش گذشت و راهی شد.

شهیدامیدی مفقود شده بود و کسی خبری از او نداشت. بالاخره پس از ۱۱ سال پیکر این فرمانده رشید تفحص می‌شود و سال‌ها چشم‌انتظاری همسرش پایان می‌پذیرد. فرمانده گردان حضرت علی‌اکبر همان سال ۱۳۶۵ روی خاک داغ مجنون آرام گرفته بود و پس از سال‌ها دوری دوباره به خانه بازگشت. بچه‌های تفحص نخست پلاک، بادگیر، سربند شهید را پیدا می‌کنند و بعد به پیکر شهید می‌رسند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۸۲

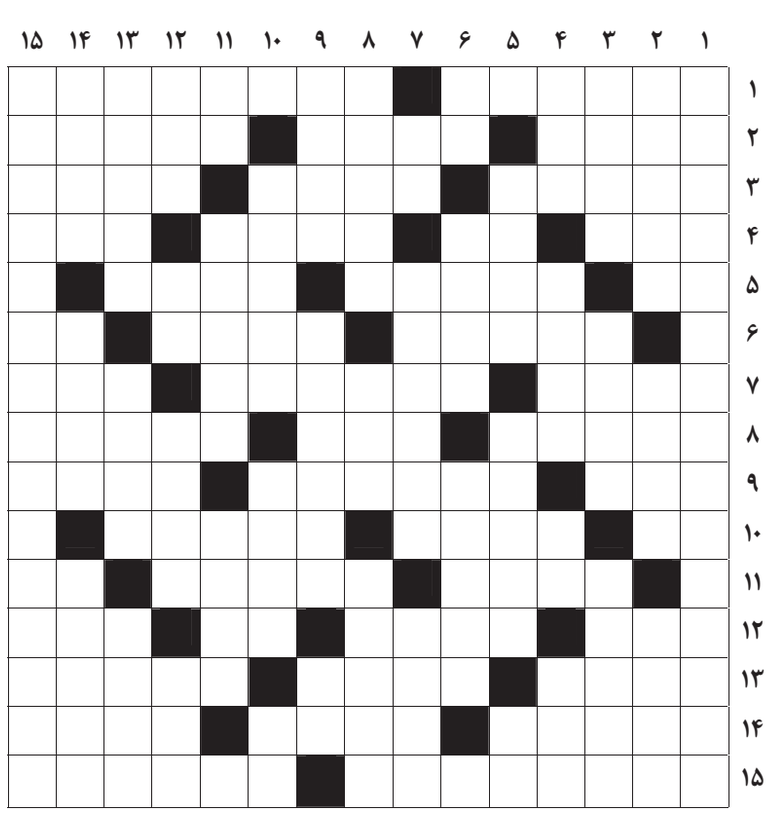

از راست به چپ

■ ۱- نازک نارنجی-معروف ترین عنصر رادیواکتیو ■ ۲- فرمانده سپاه حضرت داود-مویز-جمع مکسر قریحه ■ ۳- اسب تندرو- جنگ بین سورنا و کراسوس-بینی ■ ۴ـ سگ بیمار-کوزه بزرگ-باور قلبی-نیاز صنف نانوا ■ ۵- پایتخت آلمان غربی سابق-مدار الکترونیکی-روشن‌تر ■ ۶- بیماری افریقایی-غلاف شمشیر-گرفتن از هوا ■ ۷- نویسنده طاعون-پرنیان-ستاره قطبی ■ ۸ـ آرام و بدون دغدغه-شتر بارکش- مرک استان کهکیلویه و بویراحمد ■ ۹-گوسفند ماده-از چین‌خوردگی‌های زمین- پدر مرده ■ ۱۰ـضمیر اشاره-زنجبیل شامی-تندباد ■ ۱۱ـنان خردکرده در آبگوشت-از پرندگان بومی ایران-نقش تئاتری ■ ۱۲- عضو پرواز پرنده-شترکش عرب-بخار دهان-شهری در استان فارس ■ ۱۳- نوعی تیر جنگی-از ماه‌های میلادی-نوعی شعبده ■ ۱۴ – سوسک لاشخور-نوعی چرم-فرشته موکل بر دین ■ ۱۵- روزنامه سیداشرف الدین گیلانی-وسیله‌ای برای اندازه‌گیری حجم معینی از اشیا

از بالا به پایین

■ ۱ـ مثل کاری بیهوده و نامعقول است ■ ۲ـ شهری در مرکز چین- مراسم-شالوده و بیناد ■ ۳ـ قاضی ورزشی- شهری در شرق گیلان-جبران کردن ■ ۴- سود حرام-آخرین غزوه پیامبر-تکرار حرفی-خودستایی ■ ۵-سالک-پدر شعر عرفانی-ترمز چهارپا ■ ۶- بالابر ماشین-فوق-دوره کارآموزی ■ ۷- خسیس-میوه‌ای حاصل پیوند زردآلو و گوجه سبز-حمام بخار ■ ۸- از فرقه های منحرف شیعه که می گفتند علی(ع) در امر رسالت با حضرت رسول شریک است-شط-مهارتی در فوتبال ■ ۹- هریک از خدمهٔ پادشاه یا بزرگان-نام خروشچف، رهبر شوروی بعد از استالین-جدید ■ ۱۰- دعا-هر یک از قسمت‌های قرآن-نپریدن اسب مسابقه از روی مانع ■ ۱۱ـ سفید آذری-شاعر معروف ایرانی در قرن ششم هجری قمری-کوزه‌گر ■ ۱۲ـ سست و ملایم-اراده- باد خنک -اسب چاپار ■ ۱۳- نام کمال، نویسنده ترکیه-پریدن-امیران ■ ۱۴ـ هوس باردار-ابتدایی - جنین ■ ۱۵- پدر داستان‌نویسی ایران

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۷	۵	۱		۸	
	۵	۹						
				۸			۴	
				۷	۴			
		۶				۱		۲
	۸							
۴			۱	۹	۵			۶
	۹							
			۴			۲		۵

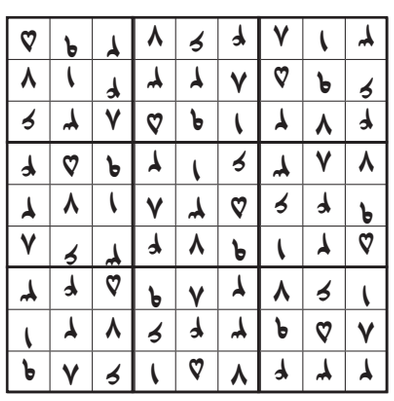

جدول کلمات متقاطع
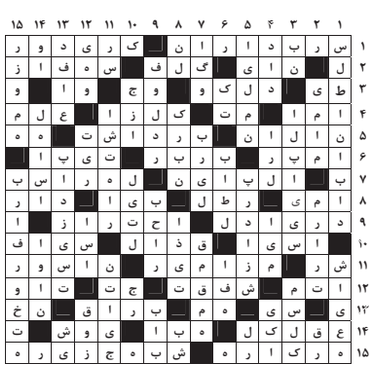
پاسخ جدول شماره ۵۹۸۱